



# زندگى نه با دروغ

آلكساندر سولژ نيتسين





آموزشکده آنلاین  
توانا  
TAVAANA  
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative  
*for civic education*

<http://www.eciviced.org>

---

زندگی نه با دروغ (Live Not By Lies)

---

آلکساندر سولژنیتسین (Alexander Solzhenitsyn)

---

نقاشی روی جلد: Blooming اثر پل کله

---

© E-Collaborative for Civic Education 2015

## e-collaborative for civic education

ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند. ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که میشمار صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیر گرای و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است. ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memaradehgi

Akbar Attari

## فهرست

۹

زندگی نه با دروغ

## زندگی نه با دروغ<sup>۱</sup>

زمانی ما حتی جرأت نجوا کردن را هم در خود نمی‌یافتیم. این روزها «سامیزدات»<sup>۲</sup> می‌نویسیم و می‌خوانیم، و گاهی در اتاق ویژه دخانیات در «موسسه دانش» دور هم جمع می‌شویم و صادقانه با هم درد دل می‌کنیم: چه قماری دارند با ما بازی می‌کنند؟ ما را به کجا می‌کشانند؟ مفت و مجانی به دستاوردهای جهانی خود می‌بالند، در حالیکه فقر و ویرانی کشور را تباه کرده است. رژیم‌های پرت و غیر متمدن را علم می‌کنند و خود ما را، مایی که کوته‌بینانه «مائو» را مثل ماری در آستین خود پرورش

---

۱. این مقاله در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۷۴ و درست روز هجوم پلیس مخفی شوروی به آپارتمان سولژنیستین توسط او نوشته شده است. او روز بعد از این تاریخ از شوروی بیرون رانده شد و بیست سال بعد از آن را در تبعید گذراند.

۲. لغت سامیزدات نخستین بار توسط «نیکلای گلاز کوف»، شاعر روس به کار برده شد و معنی آن «من خودم منتشر می‌کنم» یا «خود-نشر» است. سامیزدات شامل مقالات سیاسی، اخبار، رمان، شعر و نیز کارهای توقیف شده‌ای بود که در بین مخالفان و روشنفکران بلوک شرق به صورت زیرزمینی، دست به دست می‌شد. بسیاری از سامیزدات‌ها سیاسی نبودند، ولی بسیاری از آثار ادبی معتبر اتحاد شوروی که انتقادهای تندی به رژیم داشتند، به صورت زیرزمینی چاپ و توزیع می‌شدند. وارلام شالاموف و آلکساندر سولژنیستین (نویسنده همین متن) از زندانیان سابق گولاگ استالین، هر دو داستان‌هایی نوشتند که به خاطر افشاگری درباره اردوگاه‌های کار اجباری استالین، مورد تحسین و توجه جهانی قرار گرفتند.

دادیم، به جنگ با او روانه خواهند کردند ... و البته ما هم چاره‌ای جز رفتن نخواهیم داشت. آیا راه چاره‌ای هست؟ آن‌ها هر که را می‌خواهند محاکمه می‌کنند و عاقل‌ها را به دیوانه‌خانه‌ها می‌فرستند. همیشه «آن‌ها»... و ما بی‌اختیاریم. دیگر تقریباً همه چیز به قهقرا رفته است. مرگ معنوی جهان‌شمولی بر جان‌های مان نشسته است، و مرگ جسمانی هم به زودی شعله‌ور خواهد شد و خود و فرزندان مان را خواهد بلعید. اما ما همچنان بزدلانه می‌خندیم و به منِ من کردن مان ادامه می‌دهیم، بدون این که زبان‌های مان بند بیاید. اما برای توقف این شرایط چه می‌توانیم بکنیم؟ توان‌اش را داریم؟

ما آن‌قدر نومیدانه از انسانیت دور شده‌ایم که برای سهم کوچک مان از خوراک، تمام اصول را زیر پا می‌گذاریم، و البته تمام دستاوردهای پیشینیان و فرصت‌های آیندگان را... مبادا که هستی شکننده مان را زیر پا بگذارند. ما غرور، شوق و وفاداری را کم داریم. ما حتی از مرگ جهانی اتمی نمی‌ترسیم، یا از جنگ جهانی سومی. خود را لای‌جرز دیوار قایم کرده‌ایم و از چیزی جز شجاعت مدنی نمی‌ترسیم. ما از این که از گله عقب بیفتیم و تنها قدم برداریم می‌ترسیم؛ مبادا که نان گندم و گرما و اجازه اقامت در مسکو را از دست بدهیم. همان‌طور که مرام سیاسی مان را اشباع کردند، درست همان‌طور هم به ما یاد دادند که به خود تلقین کنیم که زندگی راحت، کمال زندگی است؛ که راه فراری از پیش‌زمینه‌های محیطی و اجتماعی وجود ندارد؛ که آگاهی یعنی زندگی روزمره؛ که اصلاً به ما چه؟! مگر چه کار می‌توانیم بکنیم؟

ولی ما قادریم... به همه چیز. اما فقط برای اطمینان خاطر به خود دروغ می‌گوییم. بار سرزنش متوجه «آن‌ها» نیست... بلکه تنها متوجه ماست... «ما». البته می‌توانید اعتراض کنید: هر طور که دل‌ات می‌خواهد فکر کن! دهان ما را با پوزه بند بسته‌اند! نه کسی به ما گوش می‌سپارد و نه دیگر کسی جوایز چیزی است. چگونه می‌توان آن‌ها را به گوش دادن مجبور کرد؟ هیچ مجالی برای تغییر افکارشان نیست! البته خیلی راحت می‌توان دیگر انتخاب‌شان نکرد، اما در این کشور که انتخاباتی در کار نیست! مردم غرب با اعتصاب و تظاهرات آشنا هستند، ولی ما بیش از اندازه ذلیل شده‌ایم و حتی چشم‌اندازش هم ترسناک است: چطور یک نفر می‌تواند به کارش نه بگوید و به جای‌اش سر به خیابان بگذارد؟ راه‌های مصیبت‌باری که گذشته تلخ روسیه قبل‌تر پیموده هم که اصلاً به صلاح ما نیست، و در حقیقت احتیاجی هم به آن‌ها نیست. حال که تفنگ‌ها صحبت کرده‌اند و هرچه کاشته‌ایم از خاک سر بر آورده است، می‌بینیم همان جوان‌های گستاخی که می‌خواستند کشور را از راه

تروور، جنگ داخلی و انقلاب خونین به خوشبختی و عدالت هدایت کنند، خود گمراه بودند! نه، ممنون! پدران تعلیم و تربیت! هم‌اکنون ما میدانیم که راهکارهای ننگین، به نتایج ننگین منتهی می‌شوند. ما دست‌های‌مان را از اینان شسته‌ایم!

اما آیا به بن بست رسیده‌ایم؟ آیا هیچ راه فراری نیست؟ و آیا تنها راه چاره ما، صبر کردن و دست روی دست گذاشتن است؟ تا زمانی که ما که هر روز این شرایط را تأیید، ستایش و تقویت می‌کنیم، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد... تا زمانی که رابطه‌مان را با واضح‌ترین رکن این شرایط قطع نکنیم: دروغ.

وقتی خشونت وارد حریم زندگی مسالت‌آمیز می‌شود، چهره‌اش از اعتماد به نفس میدرخشد، انگار بیرق در دست فریاد می‌زند: «من خشونت‌آم! فرار کنید! برای من راه باز کنید! و گرنه نابود خواهید شد!» اما خشونت بلافاصله از رونق می‌افتد و اعتبارش به هیچ می‌رسد. پس برای این که صورت‌اش را سرخ نگه دارد، با دروغ به دوستی می‌نشیند... زیرا که چنگال وزین خشونت تنها گاه به گاه می‌تواند به جان این و آن دست‌درازی کند. پس، از ما اطاعت از دروغ را می‌خواهد و همین‌طور مشارکت در دروغ... خشونت، وفاداری را در این می‌بیند.

پس ساده‌ترین و دست‌یافتنی‌ترین شاه کلید دست‌یابی به آزادی اهمال شده‌مان همین است: خودداری فرد از دروغ. دروغ همه چیز را می‌پوشاند، دروغ همه چیز را در بر می‌گیرد... اما نه به تهایی، نه بدون «من».

این خودداری دری در بن‌بست خیالی ما می‌گشاید... بن‌بست بی‌کشی ما. ساده‌ترین امر است برای ما و زیان‌بارترین کنش بر ضد دروغ. وقتی مردم از دروغ می‌پرهیزند، در واقع دروغ را از چرخه هستی خارج می‌کنند. مثل عفونت‌ها، دروغ تنها در موجودات زنده امکان حیات دارد.

ما خود را ترغیب نمی‌کنیم. ما آن قدر بالغ نشده‌ایم که به خیابان‌ها سرازیر شویم و حقیقت را فریاد بزیم و اعتقادات‌مان را بیان کنیم... ولی لازم نیست. خطرناک است، اما بی‌باید به آن چه که به آن معتقد نیستیم، اعتراف نکنیم. راه حل ما این است: ساده‌ترین و در دسترس‌ترین راه، که حتی بزدلی ما را هم که تا اعماق وجودمان ریشه دوانده است، در نظر می‌گیرد. و حتی شاید خطرناک باشد که این‌طور بگوییم: این راهبرد از نافرمانی مدنی گاندهی هم ساده‌تر است.

راه ما دوری از مرزهای خودخوری است. اگر جسم و پوست مرده ایدئولوژی‌ها را به زور به هم نجسبانی، خود از شتاب نشست و تجزیه و امانده دروغ‌ها به شگفت خواهیم آمد. و آن‌گاه آن چه که نباید لاپوشانی شود، در چشمان جهانیان عریان به نظر خواهد رسید.

پس در حین وهم‌مان بگذارید انتخابی نکنیم: یا آگاهانه خادم دروغ باشیم (البته کسی از قصد تخم دروغ را در جوهره آیندگان‌اش نمی‌کارد، جز برای سیر کردن شکم خانواده‌اش) و یا از زیر بار دروغ شانه خالی کنیم و احترام هم‌سنگران و آیندگان‌مان را برانگیزیم.

و از آن روز به بعد ما:

- به نوشتن، نشر و یا امضای حتی واژه‌ای که برخلاف حقیقت است نخواهیم پرداخت.
- به بیان چنین واژه‌ای، چه در گفت و شنودهای شخصی و چه در حضور دیگران، چه از طرف خود به عنوان آشوب‌گر، معلم، هنرپیشه و یا کنشگر، و چه از طرف دیگران نخواهیم پرداخت.
- به نشر، به تصویر کشیدن و یا گسترش دروغ و هر آن‌چه که به نوعی حقیقت را دور بزند، چه از طریق علم، موسیقی، عکاسی، نقاشی و یا مجسمه‌سازی نخواهیم پرداخت.
- به قصد خشنود ساختن کسی، لی‌لی به لالای این و آن گذاشتن، و یا دست‌یابی به موفقیت‌های شخصی به تحریف بازتاب سخنان کتبی و یا شفاهی شخص دیگری نخواهیم پرداخت، و این سخنان را از بسترشان خارج نخواهیم کرد. و همین‌طور به منظور اثبات ایده‌ای که برخلاف ذات این سخنان است، از آن‌ها سوءاستفاده نخواهیم کرد.
- به اجبار در تظاهرات یا جلسه‌هایی که برخلاف خواست‌مان است، شرکت نمی‌کنیم و پوستری یا شعاری را که به آن باور نداریم، در دست نمی‌گیریم.
- به پشتیبانی از طرحی که به آن صادقانه معتقد نیستیم و به حمایت آشکار یا پنهان از شخصی که به توانایی‌اش ایمان نداریم، نخواهیم پرداخت.
- از شرکت در و یا کشیده شدن به جلسه‌هایی که در آن حقیقت تحریف می‌شود دوری خواهیم جست، و از ملاقات‌ها، نشست‌ها، سخنرانی‌ها، نمایش‌ها و یا دیدن فیلم‌هایی که در آن سخنگویی به دروغ به صحبت می‌نشیند و یا به نشر پروپاگاندا، اکاذیب و خرافه‌های ایدئولوژیک می‌پردازد، خودداری خواهیم کرد.
- از خریداری و یا پرداخت حق اشتراک روزنامه و یا مجله‌ای که در آن حقایق تحریف می‌شود و وقایع لاپوشانی می‌شوند خودداری خواهیم کرد.



البته بیان تمامی شرایطی که در آن حقیقت تحریف می شود ممکن نیست. ولی کسی که به پالایش خود از دروغ می پردازد به آسانی به تشخیص دیگر نمونه های این فعل قادر است.

